تفاوت معنایی «رأی» و «تظنی» در تعبیر «لیس بالرای و لا بالتظنی»

حال به استظهاری که از حدیث می‌کنیم، برگردیم. ببینیم ارجاعی که علماء به این احادیث داده‌اند، به کجا منتهی می‌شود. حضرت فرمودند: «لیس بالرای و لا بالتظنی»؛ من گمانم این است که حضرت فرموده‌اند «و لا بالتظنی». به‌خصوص اینکه «لا» در این نسخه هم تکرار شده است. در فقیه دارد، «و لیس بالرای و لابالتظنی». ولی در تهذیب دارد «و لا بالتظنی». اصل در زیادی این است که ثابت است. یعنی در فقیه «لا» افتاده است.

از اینکه این «لا» تکرار شده، دلالت دارد که این عطف، عطف به مباین است. یا حداقل عطف به عام بعد الخاص است. نه اینکه عطف تفسیری باشد. اگر بگوییم «لیس بالرای و التظنی»، یک احتمالش این است که عطف تفسیری است؛ عطف توضیحی است؛ رأی و تظنی عین هم می‌شوند.

اما از اینکه امام علیه‌السلام «لا» را تکرار می‌کنند به ذهن به این صورت می‌آید – البته هنوز نمی‌توانم مبادی آن را توضیح بدهم- از اینکه حضرت می‌فرمایند «لیس بالرای و لابالتظنی»، استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام می‌خواهند بفرمایند که این‌ها دو تا است. رأی یک چیز است و تظنی چیز دیگری است. این شروع عرض من است. اگر عطف، عطف توضیحی نشد، یک احتمال این است که عطف عام به خاص باشد. یعنی تظنی عام است، رأی خاص است. حال یا برعکس باشد. یا عطف مباین به مباین است. خب به چه صورتی جلو برویم؟

احتمالی که من درجلسات قبل عرض کردم این بود که مقصود از رأی، علم هیئت باشد. محاسبات هیوی‌ون باشد. خب این یک مصداق بود. اما اگر بخواهیم خودمان باشیم و روی این دو واژه فعلاً جلو برویم، به این صورت می‌شود:

یاء در کلمه «تظنی» نباید باشد، بلکه باید «تظنن» باشد. ولی به این خاطر که سه نون می‌شده، نون آخر آن قلب به یاء شده است. به نظرم جوهری در صحاح تصریح کرده است؛ گفته «التظنی اعمال الظن» که نون آخرش منقلب به یاء شده است. مثل بابهایی که وقتی ناقص است، به این صورت استعمال می‌شود. اما اینکه چرا به این صورت است، جای خودش.

اما «رأی» چیست؟ رأی از مادهٔ رؤیت است. «رأی»، «روی»، «رویه» در اشتقاق کبیری نزدیک هم هستند. ولی علی ای حال «رأی» کاملاً از «رؤیت» متفاوت است. «رأی» نظر ذهنی است، مختار است. آن چیزی است که به‌عنوان یک فهم به ذهن آدم می‌آید. نه به‌عنوان مرئیای که به آن نگاه کند.

«لیس بالرای و لابالتظنی»، ابتدا به ساکن چه چیزی به ذهن می‌آید؟ به ذهن من این می‌آید: رأی در جایی است که سبب در کار است؛ سبب، روشن است. رأی مختاری است که می‌داند دلیلش

چیست. یعنی سبب اعتقاد به آن روشن است. آن جایی که معلوم السبب است، رأی می‌گوییم. چرا «باللرای» می‌گوییم؟ به این خاطر که می‌دانیم از کجا آمده است. وقتی سبب حصول نظر، معلوم است، می‌گوییم رأی. تظنی کجا است؟ کار ندارم که سبب تظنی چیست. بلکه تنها به خروجی آن کار دارم. می‌گوییم گمان دارم. از چه چیزی گمان داری؟ شاید برخی از وقت‌ها حتی ناخودآگاه است. می‌گوید گمان دارم، اما وقتی به او می‌گوییم از کجا است، خودش نمی‌تواند توضیح بدهد که چرا گمان دارد. این خیلی اتفاق می‌افتد. یعنی مبادی ناخودآگاه در ذهنش هست، می‌گوید گمان من این است، می‌گوییم از کجا؟ می‌گوید اینطور به ذهنم می‌آید؛ یعنی نمی‌تواند اسم ببرد.

این را از کجا عرض کردم؟ از اینجا که ظن از حیث لغت، ظهور در حال نفسانی دارد، نه در مبادیش. وقتی می‌گویند «ظنّ»، فعلاً با حال شخص کار دارند که گمان است. اما اینکه این حال از کجا آمده است، این لغت کاری ندارد. یعنی این لغت بیشتر حال ظان را بیان می‌کند، تا مبدأ حصول ظن را. به خلاف «رأی». در روایات، تعبیر «الرای و المقایيس» بسیار آمده است. «لیس الدین باللرای و القیاس». خیلی در روایات آمده است. رأی در اینجا به چه معنا است؟ قیاس هم همین است. یعنی یک مقیسٌ‌علیه داریم که به واسطه آن مقیسٌ‌علیه، «أقیس» آن مقیس را. اینجا رأی می‌شود. یعنی خروجی من و مقیس علیه علتش معلوم است. از مقیسٌ‌علیه به مقیس رسیده‌ام. این رأی می‌شود. نظری است که مبدأ و سببش روشن است. در قیاس نظیر دارد.

در قبله هم نظیر دارد. روایاتی که معروف است و معمولاً همه هم شنیده‌ایم. از حضرت سؤال کرد که جایی است که خورشید نیست؛ هوا ابر است و ما هیچ راهی نداریم، چطور نماز بخوانیم؟ حضرت فرمودند «اجتهد رایک و تعمد القبلة جهدک»، ای «تجتهد رایک و تعمد القبلة جهدک». در اینجا رأی به چه معنا است؟ یعنی همینطور بگو که گمان من این است؟ نه، به این معنا است که برو یک امارهای پیدا بکن. «اجتهد رایک» یعنی بهدنبال سببی خاص بگرد که آن رأی تو بشود. یعنی با استدلال به این امارهٔ من می‌گویم که قبله این طرف است. وقت شده یا نشده؟ این هم شاهدی است، البته مشعر یا حتی ظهور پیدا بکند.

> 25:06

شاگرد: اگر ظن به‌معنای حالت نفسانی باشد، با توجه به آیه «اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ[1]»، نهی از حالت نفسانی معنا دارد؟ لذا وقتی از ظن، نهی می‌کنند از مقدمات آن نهی می‌کنند. چون حالت نفسانی که به اختیار نیست.

استاد: وقتی آیه می‌فرماید «اجتنبوا کثیرا من الظن»، یعنی با حال آن‌ها کاری ندارد؟!

شاگرد: این حال که دست او نیست. لذا نهی از مقدمات می‌کند. یعنی کاری نکنید که این ظن برای شما حاصل شود.

استاد: اتفاقا از این آیه شریفه، درست برعکس به ذهنم می‌آید. یعنی در آیه شریفه حتی حال را هم نمی‌خواهد بگوید. بلکه می‌خواهد آثار آن را بگوید، نه مبادی آن را. معمولاً مبادی دست خود افراد نیست. چشمش می‌افتد و چیزی را می‌بیند و گمان باطلی هم به ذهنش می‌آید. اینکه دست خودش نیست. «اجتنبوا کثیرا من الظن» یعنی آثار را بر آن بار نکن. مثلاً به دیگری بگویی که فلانی اینطور شد؛ پالتوش کج شد و من در او این را دیدم. و الّا آیه شریفه می‌خواهد بگوید «لاتجسسوا»، «لایغتب بعضکم بعضاً». این رفتار است. در روایت بود: «ثلاث لا يسلم منها أحد الطيرة و الحسد و الظن[2]»؛ یعنی برخی از حالات نفسانی است که دست خود شخص نیست. خدا هم به صرف خطورات مواخذه نمی‌کند. به اینکه یک چیزی دید و ذهنش سراغ آن رفت. «اجتنبوا

کثیر من الظن ان بعض الظن اثم»، چه کسی فتوا داده که اگر دل شما سراغ آن برود اما دهان باز نکنید، اثم است؟!

شاگرد: همانطور که در قطع می‌گویند نباید مقدمات آن را از طریق غیر متعارف حاصل کنید، اینجا هم وقتی از ظن نهی می‌شود ناظر به نهی از مقدماتش است.

استاد: یعنی آیه مقدماتی که غیراختیاری برای او حاصل شده را نمی‌گیرد؟

شاگرد: یعنی سراغ مقدمات اختیاری نرود. مثلاً سراغ رمل و جفر نرود که غیر متعارف است.

استاد: «ان بعض الظن اثم» یعنی مقدمه‌اش حرام است؟!

شاگرد۲: «لاتجسسوا» و «لا یغتب» مربوط به مبادی است یا معلول است؟

استاد: معلول است. «لاتجسسوا» مربوط به مبادی است و «لایغتب» آثار آن است.

شاگرد: می‌تواند از مبادی باشد. مثلاً دو نفر با هم حرف می‌زنند و مطلبی گفته می‌شود که یکی به دیگری ظن پیدا می‌کند.

استاد: یعنی با اغتیاب و تجسس، ظن آمد.

شاگرد: مشخص است که تجسس از مبادی است.

استاد: گاهی تجسس متفرع بر ظن است. کجا تجسس می‌کند؟ همینطور در خیابان راه می‌افتی‌م تا از کسی تجسس کنی‌م؟! طالب مجهول مطلق؟!

شاگرد: برخی به این صورت هستند.

استاد: آیه آن‌ها را می‌گیرد؟! آن‌ها که ندارند. یا اینکه «لاتجسسوا» در جایی است که به‌صورت ناخودآگاه برخی از چیزها را متوجه شده‌ای، ظن آمده و زمینه تجسس فراهم شده است. این تجسس خاص است. نه تجسس علی العمیاء. به تعبیر شما چون بیکار است در کوچه راه می‌افتد و تجسس می‌کند. حکیمانه نیست که آیه شریفه بیاید و از کسانی که این کارها را می‌کنند نهی کند. تجسسی که آثار دارد، کجا است؟ تجسس عن ظنٍ نه ظنی که از تجسس عن العمیاء حاصل شده. در اینجا برعکس به ذهن می‌آید.

شاگرد: در آیه، تجسس و غیبت بعد از این است. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا».

استاد: آیه خیلی روشن است که تجسس بعد از ظن است. نه تجسس قبل از ظن. یعنی اول به‌گونه‌ای‌که دست شما نیست، می‌آید. نه اینکه ظنی باشد به‌صورت مشی علی العمیاء، بلکه چون چیزی را می‌بیند ظن می‌آید. تا مادامی که در دل شما است، اصلاً مشکلی ندارد. حتی اثم هم نیست. از نظر فقه و ضوابط فقه و روایات، روشن است. شما یک عبارت از یک فقیه بیاوری که بگوید تا مادامی که ظن در دل او است، کار حرامی را مرتکب شده است. هیچ کسی فتوا نمی‌دهد که این حرام است.

خود «تظنی» هم به همین معنا است. جوهری گفت «اعمال الظن». یعنی ظن را به مرحله عمل برسان. «ان بعض الظن اثم» یعنی برخی از مواردش درست است و ممکن است مصالحی هم باشد.

اما برخی از آن‌ها طوری است که اگر به دنبالش بروی اثم است. بعد هم «فلاتجسسوا»؛ یعنی دنبالِ این ظن، تجسس نکنید.

شاگرد: در ادامه روایت هست «و إذا ظننت فلا تحقق[3]».

استاد: احسنت. «اذا ظننت» دست خودت نیست. تو چیزهایی می‌بینی و ظن می‌آید. «فلاتحقق»؛ تحقیق نکن. دنبالش نرو تا ببینی این ظن درست هست یا نیست. کلاً در رفتار تو ظهور بروز پیدا نکند. این مطلب معقول و محل ابتلای همه است. به خلاف متجسس علی العمیاء.

> 32:28

شاگرد: یک معنا هم این است که آن را تأکید نکن و همان جا رها کن. بگو انشاءالله دروغ است.

استاد: «لاتحقق» یعنی تعلیم روانی است. حاج آقا این حدیث حضرت عیسی علیه‌السلام را زیاد می‌خواندند. حضرت فرمودند موسی به شما فرمود گناه نکنید. من به شما می‌گویم که فکر گناه نکنید. آیینه ولو نشکند، اما غبار می‌گیرد. این خیلی لطیف است. یعنی حضرت موسی گفتند که آیینه را نشکنید. من می‌گویم شکستن که هیچ، حتی نگذارید غبار بگیرد. معصیت آیینه را می‌شکند، فکر گناه آیینه را غبارآلود می‌کند. بله، این معنا ممکن است. «فلاتحقق» یعنی دنبالش را نگیر و ذهنت را آلوده نکن. ولی دستور فقهی و فتوا بر آن نیست. چرا؟ چون خود همین در معرض وسوسه‌های سنگینی قرار می‌گیرد. وقتی می‌خواهد دنبالش نرود، بعد می‌بیند بدتر شد. یعنی همین که می‌خواهد جلوی آن را بگیرد که در ذهن محقق نشود، مدام به ذهنش می‌آید. ادامه آن به ذهنش می‌آید و چه عجائب می‌شود! فتوا به تحریم آن نیست؛ یعنی بگویند اگر شما در ذهنت دنبال چیزی بروی، حرام است. مرتبه‌ای از ممنوعیت اخلاقی را دارد و آثار بدی که در روح او دارد. اما در فضای فقه «لاتحقق» یعنی به دنبالش نروید؛ یعنی در رفتارت ظهور نکند.

بنابراین روی این توضیحی که عرض کردم، «بالرای» هم یعنی اعمال الرای. فرمایشی که شما از آیه داشتید، با بیانی که در لغت گفته اند، دور می‌شود. خود آیه شریفه هم با این توضیحاتی که عرض کردم، برعکس می‌شود. حال شما باز هم تأمل بفرمایید.

شاگرد: رأی در جایی است که احتمال ظن منطقی هست اما ظنی تردد است.

استاد: این فرض عطف عام به خاص است. فرمایش شما این است که ظنی شامل رأی هست، اما وسیع است.

شاگرد: موید آن هم ادله استصحاب است. در آن جا کاری با منشأ نداریم. شاید همه این‌ها از تطبیقات قاعده استصحاب باشند. ولی می‌گویند صرف احتمال را رها کن. «لاتنقض الیقین بالشک». در آن جا هم که شک می‌گوییم، شک منطقی نیست. اعم از شک منطقی است.

استاد: شاید در روایت دیگر داشت، «ایاک و الشک و الظن». در آن جا شک هم کنارش آمده است.[4]

شاگرد: خواستم برای عطف عام بر خاص موید بیاورم.

استاد: در عطف عام بر خاصی که من عرض کردم، می‌خواستم رأی را همان صاحب سبب بگیرم، بگویم امام علیه‌السلام فرمودند «و الرای»؛ یعنی سببش معلوم است. «و الظنی» که عام است.

یعنی خواه سببش معلوم باشد یا نباشد. من عام را به این صورت گرفتم. فرمایش شما این است که رأی به‌معنای خصوص ظن قوایی که عقلاء به آن اعتناء می‌کنند. منظور شما این بود؟

شاگرد: شبیه همین بود. علی ای حال طوری باشد که ظن منطقی بشود. آن شک، اعم می‌شود.

استاد: من فرمایش شما را طور دیگری فهمیدم. الآن دیدم شما می‌خواهید کلمه ظن را شامل شک و احتمال بگیرید.

شاگرد: مقایسی در مورد ظن، دو اصل معرفی می‌کند؛ یقین و شک. دیگران هم می‌گویند مثلاً به فلانی ظنین هستیم. این ظن، ظن منطقی که نیست. محل تهمت است. یک معنای اعمی دارد.

استاد: من خیال کردم می‌خواهید بگویید ظنی است که عقلاء اعتناء می‌کنند. شما که گفتید به آن صورت به ذهنم آمد و عام و خاصش هم طور دیگری شد. یعنی گاهی ظن، ظن منطقی است، به این معنایی است که شما می‌گویید. یعنی شصد درصد و هفتاد درصد است. اما نمی‌توان به آن رأی گفت. این فرض اول بود. اما در فرض الآن شما، همین که از پنجاه درصد بالا است، ظن منطقی است. همین فرمایش شما است؟ مقصود از منطقی یعنی راجح.

شاگرد: اگر روایات استصحاب را بگیریم، شاید ظهورش خوب باشد. درایصورت ما کاری با اسباب نداریم.

شاگرد۲: می‌توان به این صورت معنا کرد که رأی همان قول منجم می‌شود که عطف عام بر خاص است. یعنی تظنی حالتی است که از طریق غیر معتبر حاصل می‌شود. ممکن است شخص واقعاً یقین داشته باشد اما طریقی که دارد غیر معتبر است. یعنی درواقع رؤیت در مقابل طریق غیر معتبر قرار گرفته است.

استاد: منظور شما در بخش تظنی است. یعنی حتی اگر منجم برای هلال ادعای قطع بکند، چون غلط واقعی است، امام علیه‌السلام به قطع او تظنی می‌گویند. یعنی خودت می‌گویی قطع، درحالی‌که قطع کجا است؟! بلکه توظان هستی.

> 40:03

شاگرد: رأی چطور معنا می‌شود؟

شاگرد۲: تظنی یعنی هر دلیلی که اعتبار ندارد.

استاد: رأی چه می‌شود؟

شاگرد: رأی خصوص قول منجم می‌شود. رای یعنی قول منجمی که اعتبار ندارد، بعد تظنی یعنی کل اموری که اعتبار ندارد.

شاگرد۲: این احتمال خالی از وجه نیست. چون در روایات دیگر قول حُسّاب، جدول و ... هست.

استاد: من یک مثال عرض کنم. شما ماه شعبان، هلال را ندیدی و ماه قبلی را سی روز گرفتی. وقتی فردا می‌آیی می‌بینی که ماه حسابی درشت است و تطوق دارد. یعنی می‌گویی چه بسا این شب دوم باشد. ولی چون ندیدی می‌گویی نه، شب اول همین روز است. بعد تا شب ماه مبارک می‌آیی. الآن می‌گویی چون شاید آن ماه، شب دوم بود، الآن هم شب بیست و نهمی که به استهلال

میروم، شاید شب سیام است. شب سیام که کار تمام است و استهلال نمیخواهد. این رأی میشود. چه مانعی دارد که این رأی بشود؟! روی توضیحی که من عرض کردم، چون سببش معلوم است، رأی میشود.

یعنی شما دقیقاً اسم میبردی و میگوییدی چون ماه شعبان تطوق داشت و شاید یک روز عقب آن را دیدیم، حالا الآن تمام است. فردا بهعنوان سیام حساب میشود. شب سیام بالرای میشود. یعنی سبب معلوم است. اینکه سبب معلوم باشد، خیلی از موارد هست. شب سیزدهم و چهاردهم، همهمینطور است. شما ماه شعبان را ندیدهاید، بعد در شب سیزدهم میبینید که بدر شد. حتی در رساله حاج آقا به نظرم «لایخلو من وجه» آمده است. شما میبینید که بدر شد، یعنی مطمئن میشوید که شب چهاردهم است. نسبت به تشکل ماه. این شما را به شک میاندازد و رأی میشود. یعنی بعداً از این بدر سیزدهم که میگوییدی چهاردهم است، برای شب سیام و اول ماه مبارک استفاده میکنید. این میشود «لیس بالرای»؛ یعنی اماراتی که از آنها اسم میبردی و میگوییدی به این خاطر الآن ماه دیده میشود.

شاگرد: احتمالش هست. وقتی روایات را در یک منظومه بگذارید، از یک طرف نهی از قول منجم دارند و از یک طرف تعبیر «رآه واحد» دارند. به ذهن میزند این «رأی»ای که ایشان میگوییدند خوب است.

استاد: یک موردش که البته کلمه رأی در آن نیامده است، در همین ابواب است. باب نهم، حدیث اول؛ ابن راشد.

> **...و كان يوم الأربعاء يوم شك و صام أهل بغداد يوم الخميس- و أخبروني أنهم رأوا الهلال ليلة الخميس- و لم يغب إلا بعد الشفق**
>
> **بزمان طويل...[5]**

این خودش «رأی» میشود. یعنی سبب میشود که ما بگوییم ماه، جلوتر بوده است. چرا؟ چون «لم یغب الا زمان طویل». این مصداقی برای توضیحی است که من عرض میکنم. در روایت کلمه رأی نیامده است. اما دارد میگوید که چرا برای من یوم الشک شده و احتمال میدهم که جلوتر باشد. امام فرمودند که اعتناء نکن و اینها مهم نیست.

این برای «لیس بالرای و لاباالتظنی»، محتملات در این است که عطف عام به خاص باشد یا عطف مبایَن به مبایَن باشد.

---

[1] الحجرات ۱۲

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۵۵، ص: ۳۲۰ ؛ ثلاث لا يسلم منها أحد الطيرة و الحسد و الظن قيل فما نصنع قال إذا تطيرت فامض و إذا حسدت فلا تبغ و إذا ظننت فلا تحقق

[3] همان

[4] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۴، ص: ۱۵۸ ؛ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ فِي الشَّهْرِ أَوَّلُهُ أَفْطَرْتَ لِرُؤْيَتِهِ وَ إِيَّاكَ وَ الشَّكَّ وَ الظَّنَّ فَإِنْ خَفِيَ عَلَيْكُمْ فَأَتِمُّوا الشَّهْرَ ثَلَاثِينَ يَوْماً صُمْ لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطِرْ لِرُؤْيَتِهِ

الْأَوَّلَ ثَلَاثَ يَنَ.

[5] وسائل الشيعة، ج۱۰، ص: ۲۸۱

بازبینی #1
ایجاد شده 17 مه 2026 14:10:25 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 مه 2026 14:14:10 توسط ... .